

به نظر دکتر بلخاری، ناآگاهی هنرمند از مبانی معرفتی هنر، موجب ازدست رفتن هماهنگی فرم و معنا و غلبه یکی بر دیگری می شود

فرم بر ایا معنا

منوچهر دین پرست

دکتر حسین بلخاری در زمره پژوهشگرانی است که سعی در تدقیق و تفسیر مبانی هنر و حکمت اسلامی دارند. وی بر این باور است که مقوله ای به نام هنر دینی وجود دارد و مهم ترین مشخصه این هنر، یاز تابی بودن آن است. این امر به این معناست که این گونه هنری در پی بازتاب میانی دیانت و ایسته به آن است؛ یعنی هنر، نیات و اشارات دین را بازتاب می دهد؛ برخلاف هنر غیردینی که اساساً با مقوله یازتاب تعارض دارد و نمی خواهد میانی یا پیش فرض هایی را قبول کند. در این گفت و گو از لحاظ معرفتی به هنر اسلامی نگرسته شده است.

به کار می بریم و این زمین خاص یعنی مسیحا از دیگر ادیان و مذاهب می شود پس ما مذهب یهود داریم و متفوت با مشرب بود است. مشرب بود با دین اسلام متفوت است اگر این تعین را بپذیریم آنگاه کل برد هنر اسلامی هنر مسیحی، هنر یهودی و هنر بودایی صحیح است چرا که هنر نسبت به این تعین های خاص، تعریف می شود. من در اینجا کاری به تعالی ادیان و وحدت تعالی ندارم، فقط می خواهم بحث هنر اسلامی را تحلیل کنم. وقتی که ما پذیرفتیم که اسلام یهودیت نیست و مسیحیت بودایی نیست و این تمایز را دریافت کردیم، در گام دوم به سراغ نکات برجسته این مذاهب می رویم. هنر هر مذهبی در نقاط برجسته آن تعریف می شود. به همین دلیل، هنر اسلامی، هنر مسیحی و صحیح است. به عبارتی دیگر، آیا انگارهای حاکم بر دین یهود یا انگارهای حاکم بر دین مسیحیت یکی است؟ و قاعا یکی نیست. من می پذیرم که در هر دو به نحوی یک تجسد خفیف وجود دارد. در مسیحیت این تجسد خیلی برجسته است. وقتی که شما بعد از سفر پیدایش، کتاب تورات را می خوانید وقتی در آنجا می خوانید خداوند را با یعقوب کشنی می گیرد، نوعی تجسد خفیف دارد که هر چه در طول سفر لاویان، گرایش به پت به شدت نفی می شود و دین یهود از ادیان مشهور در نفی تجسد هست. من نمی خواهم این موضوع را خیلی بسط دهم، فقط باید تاکید کنم که انگارهای حاکم بر دین مسیحیت با اسلام و یهود و ادیان دیگر یکی نیست.

هنر اسلامی چیست و آیا چنین هنری امکان تحقق دارد؟ وقتی می گوئیم هنر اسلامی، نسبتی میان هنر یا یکی از ادیان الهی برقرار می کنیم؛ پس می توانیم هنر مسیحی، هنر یهودی، هنر بودایی و هنر زرتشتی هم داشته باشیم. در اینجا هنر اسلامی به چه معناست؟ همان طور که گفتیم اگر اثبات کنیم که بین اسلام و هنر نسبتی وجود دارد آن گاه می توانیم اصطلاح هنر اسلامی را به کار ببریم و اگر این تعبیر به کلر فته اصطلاحاتی مثل هنر یهودی، هنر مسیحی و مذاهب دیگر را می شود به عنوان اصطلاح عام هنر برای هر یک از این مذاهب به کار برد. سوالی که مطرح شده سوال مهمی است و ظرف ۶۰ تا ۶۰ سال گذشته مدغدغه برانگیزترین و در عین حال مناقشه برانگیزترین مبحث در فلسفه هنر دینی، همین بحث بوده است. شاید این سخن مشهور را شنیده باشید که برخی نظریه پردازان معتقدند که اصطلاح هنر اسلامی را نباید به کلر برد بلکه باید گفت: هنر مسلمان. آنها نایب برداشت های خاصی که از دین می شود - به ویژه از دین اسلام - اصطلاح هنر اسلامی را پارادوکسیکال و فظ می دانند. تعبیر هنر اسلامی از یک جهت درست و از سویی دیگر غلط است. وقتی که می گوئید هنر یهودی، یعنی اول، بالذات تعریفی از دین یهود دارید که این تعریف را امتلاز یود پسند ندارید. اصطلاح یا به یک عبارت کلر برد اصطلاح یهود در ذهن و زبان شما بیانگر حدی است که در تعریف ذهنی خود تین از این اصطلاح دارید و بنا به آن حد آن را متمایز از ادیان و مذاهب دیگر می کنید.

وقتی می گوئید مذهب یهود، یک تعریف دارید و این تعریف قابل حمل بر اسلام و مسیحیت نیست و اگر نه اصطلاحی به کار می برید که آنها را هم در بر بگیرد. من از این نکته این استفاده را می برم که وقتی ما و کلر کلر را به کار می بریم، یا یک تعین خاص این اصطلاحات را

اجازه دهید سوال را از منظر دیگری طرح کنیم. ما می پذیریم که هنر اسلامی، هنر مسیحی و هنر یهودی با یکدیگر تفاوت هایی دارند. اجازه دهید که از کار کرد و پیام هنر اسلامی بپرسیم که این هنر چه پیامی و کار کردی دارد که هنر مسیحی و هنر یهودی با آن تفاوت دارند؟



دینی، به معنی انعکاس مبنای دینی ای است که شما از آنها یاد کردید. در ساحت هنر مدرن که حتی افرادی مانند کومار اسوامی آن را به شدت شخصی می دانند، ساحت شخصی هنرمند است که بازتاب می یابد. بنابراین این دو دلیلی تفاوت ذاتی و ماهوی هستند. در ساحت اول، هنرمند با تاملی که پادین اجتماع و حکمت می یابد، خود ساختن می شود اما در هنر دوم اصلاً هنرمند حضور ندارد. در اینجاست که آداب منوری در هنر شرقی بازتاب پیدا می کند.

این تفاوت به آن میباید که بر دین حاکم است باز می گردد. مثلاً مسیحیت به تجسد اعتقاد دارد اسلام از آن دوری می کند. این تفاوت در زبان هنری، آدین تفاوت ایجاد می کند. در هنر مسیحی، هنرهای تجسیدی حرف اول را می زنند. نقنده شمایل نگاری و پیکرتراشی و حتی معطری، هماندر اسلام این آ وجه اول حنق می شود. به جای استفاده از شمایل های زنده از یک زبان تجربیدی و انتزاعی استفاده می شود چرا که در اسلام چیزی به نام تجسد ندارد.



اگر می خواهید با یک چشم‌انداز کلی برخورد کنید نسبت به هنر اسلامی و دور و نزدیک، می‌توانید کتاب «سواد و سواد» را مطالعه کنید. این کتاب نوشته شهرام پازوکی است. مطالعه کنید این رساله در ۴ فصل با گفتمان کرد آمده است. مولف نوشته‌های ارزشمندی در فلسفه اسلامی به دست داده که حاوی تکرارهای تریبسی و عینی باشد. این رساله و گفتاورات در دانشگاه هنر منتشر کرده است.

آیا هنر مندانی که در جهان اسلام آثاری را خلق کرده‌اند به مسائلی که شما طرح می کنید اشاره داشته‌اند؟ کسی که مسجد شیخ لطف‌الله اصفهان را بنا کرده به این گونه مسائل آگاه بوده یا اینکه بنای خیمه‌های بوده که مسجدی هم بنا کرده است؟

می‌توانیم بگوییم مهم‌ترین منابع معرفتی هنر اسلامی، خداوند و وحی، قرآن، پیامبر و احادیث و روایت خواهند بود و به این منابع اتکا دارد؟ همین‌طور بازتاب آنها نیز هست. نکته مهمی را اینجا بگویم: هنر ایران، ماهیت بازتابی دارد. ماهیت بالذات ندارد. این آ ماهیت متفاوتند. مثلاً هنر مدرن، هر بالذات است و هنر بازتابی نیست. یعنی در حقیقت تاملی وجود و نگره جهان بینی شخص هنرمند را به نحوی بیان می کند. این هنر، خود را نسبت به هیچ چیز متعهد نمی داند. فقط به آینه‌های آرزو هنر اعتقاد دارد.

این بزرگ‌ترین و مهم‌ترین سؤالی است که ما در این چند سال یا آن روبرو هستیم و به سختی هم تلاش می‌کنیم که به چوبایی برای آن برسیم.

چرا؟ باز می‌گردد به تفاوت معرفتی که از رئسلس به بعد اتفاق افتاده است و انسان نقطه انکای عالم شده است.

یعنی این پرسش‌ها امری هاست و سؤال گفتنی‌گان نبوده؟ بله در قدیم این پرسش وارد تحلیل و بررسی و حتی وارد فلسفه هنر نمی شده است. هنر اسلامی اصطلاح کملاً جدیدی است. تقریباً از ۱۵۰ سال اخیر به این سو طرح شده است.

آن نوع هنر هم در هر حال به معرفتی اتکا نداشته است. من نمی‌توانم معرفتی نمی‌کنم. اگر هنر بازتابی را توضیح دهم این تفاوت معرفتی آشکار می‌شود. در هنر بازتابی، هنرمند متعهد است که مبنای را بازتاب دهد. بنابراین در هر قسمتی، شخص هنرمند به ماهو هنرمند حذق می‌شود. ۷۰ درصد تابلوها آنکه بدون امضا هستند، چرا که هنرمند در هنر دینی، خود را قلمی در دست خدایند می‌داند که مسخ و آفرینش الهی را بازتاب می‌دهد. اما در قلمرو هنر اول شخص، هنرمند قرا است. خودش را بازتاب دهد. اتفاقاً من از کلمه بازتاب استفاده می‌کنم تا مانعاً شود که هر دو بازتابی است اما هنر بازتابی در هنر

از محصولات دنیای مدرن است. البته محصول نیست بلکه جهان مدرن، جهان فلسفیدن با اجزای متعدد است. جهان سنت بر اساس فلسفه تبیین هستی و ماهو هستی است. در جهان مدرن برای هر چیزی فلسفهای طرح شده است. به عبارتی، فلسفه فلسفه را طرح کرده‌اند. در اینجا اگر وجود به معنای وجود بود، آن کل اجزا می‌نست. از هنگامی که این مسائل به وجود آمد، این سؤالات هم برای ما طرح شد که آیا هنرمند ۴۰۰ سال پیش، چنین اشراقی داشته و در نگارگری، کتاب‌نجم‌رزی را در باره رنگ، خوانده است؟ کتاب علامه‌فوله سمنلی را خوانده است؟ این سؤالات در جهان فلسفی امروز برای ما به وجود آمده است و قبلاً این مسائل نبوده است. در قلمرو ما

این سؤالات وقتی شکل گرفت که توجه بزرگ‌ترین هنرمندان اروپا به جهان اسلام جلب شده متلاشی‌های معتقد مانیس و ونکوگ به شمال آفریقا آمدند. می‌تواند که ۱۵۰ سال پیش شمال آفریقا جزو اروپا بود آنها با جهان حیرت‌انگیز شمال آفریقا آشنا شدند فلسفه الحمره و مراکش که در شمال آفریقا هستند فضای بسیار حیرت‌انگیزی دارند از سوی هم اینها با مینیاتور ایرانی آشنا شدند در اینجا بود که این پرسش مطرح شد که هنر اسلامی یعنی چی؟ این هنر چه ویژگی‌ای دارد که ما را مسحور می‌کند و ما را در حقیقت در یک جهان رویایی پیش می‌برد در اینجا بود که این سؤالات مطرح شد و همین‌طور برقی من و شما که ۲ ایرانی و مسلمان هستیم نیز مطرح است.

چرا این توضیحات شما ما با تاریخ هنر اسلامی رو به رو هستیم؟
بله ما با تاریخ هنر اسلامی رو به رو هستیم که اکنون با ذهنی فلسفی و با روح وسیع فلسفه هنر در کشور خودمان سعی می‌کنیم فلسفه تاریخ هنر اسلامی را همه کشف کنیم درست است و شما نکته دقیقی را مطرح کردید ما با تاریخ هنر اسلامی رو به رو هستیم اکنون برای بنده این سؤال وجود دارد که پشت‌پس این تاریخ چه مباحثی‌ای وجود داشته است غرب مابلی را استخراج کرده و ما هنوز در نقطه صفر قضیه هستیم یعنی کارهایی را هم که سنت‌گرایان کرده‌اند به نظر می‌آید که جاهایی قابل نقص و رد است اولین گناهها بوده اما آنها فلسفه را تبیین نکرده‌اند.

در طول تاریخ فلسفه در کشورمان، برخی از فیلسوفان کشاراتی به هنر داشته‌اند و البته بسیار اندک و گذرا بوده و نتوانسته تبدیل به یک نظریه فلسفی شود ما با امتناعی در تعویق نظام فلسفی هنر اسلامی رو به رو بودهایم به نظر شما چرا مقوله هنر در میان حکما و فلاسفه ما تبدیل به یک نظریه فلسفی نشد؟
یکی از دلایل اصلی آن باز می‌گردد به این نکته که ابواب فلسفه ما یونانی است یعنی تدوین فلسفه ما یونانی است و البته الزاماً موضوعات آن این‌گونه نیست.

البته همین هنر در یونان بسیار مورد توجه قرار داشت اما چه محض ورود به ایران از آن غفلت شد
تأکید می‌کنم نه الزاماً موضوعات فلسفی و نه کیفیت آن اولین فیلسوف ما کندی است تمام ساختار فلسفی کندی یونانی است مواردی وارد حیطه‌های اسلامی شده اما نوع تدوین و ساختار آن یونانی است دیگر فلاسفه پس از کندی هم به این گونه‌اند حتی تا ملاصدرا هم که می‌رسیم می‌بینیم موضوعات به لحاظ کیفی بسیار متنوع می‌شوند اما ابواب همان است همین موضوع نیاز به یک آسیب‌شناسی دارد به‌طور مثال، فزایی را ملاحظه کنید که به قوه خیال به عنوان یکی از مبانی هنر و فلسفه هنر توجه می‌کند قوه

خیال قادر است تا جهان تحت القبر پرواز کند فزایی خودش را موظف به تدوین وحی و نبوت می‌داند و لازم‌الملش این است که قوه خیال فراتر هم برود و بتواند به جهان فوق‌الغیر هم بپردازد.

یعنی فزایی به جای اینکه به فلسفه بپردازد برای او دین مهم‌تر بوده؟
فزایی برای نسیب مباحث دینی و فلسفه بهره برده است

چرا فزایی به هنر توجه نکرده است؟
فقی توکیم بگویم توجه نکرده است یکی از بزرگ‌ترین کتب تاریخ موسیقی در اسلام فزایی است

موسیقی را هم در ریاضیات مطرح کرده‌ته در فلسفه
بله حتی معماری را در «علم الحیل» مطرح کرده است حتی در جاهایی در احصاء العلوم در هندسه علمی طرح کرده است همه اینها یعنی اینکه آن ساختار یونانی قرار دارد

با یک سوال بحث را چرتی تو کنیم؛ در یونان یکی از هنرها که بسیار مورد توجه قرار گرفت نمایش و تئاتر بود هیچ کدام از فیلسوفان ما به این هنر توجه نکردند فیلسوفان ما با آرای مختلف فلسفی یونان آشنا شدند اما چرا به هنر یونان توجهی نکردند؟

دلایل دارد؛ دلیل اول این است که در فهم برخی از واژه‌های ارسطو مثل تراژدی و هاملت تریاد فیلسوفان ما دچار نوعی سخت‌فهمی شدند دیگر اینکه در فاهم و اقتباس فرهنگ‌ها، چیزهایی را از فرهنگ مبدأ اقتباس می‌کنند که به نحوی موضوع زندگی‌شان باشد و منعی با سنت‌های گذشته و اعتقادات رایجشان نداشته باشد مادر مساله نمایش در چار این مشکل شدیم برخی نمایش‌های یونانی به خاطر ماهیت آنها تا مرز سکس پیش می‌رود، نمایش اودیپ را ملاحظه کنید که ۲ ویژگی دارد یکی همسری با مادر و دیگری قتل پدر اینها چیزهایی بود که در اسلام با آنها کلاماً برخورد می‌شد اولی زنای محارم است و دوم اینکه تا چه حد می‌توان چنین چیزهایی را نشان داد

بنابراین اینها آنگاه‌ها نادره نگار شده‌اند فیلسوفان موسیقی و شعر را بر جسته کردند گرچه ما در این سو نیز به‌راهم دلگشستیم ولی واقعیت این است که می‌توانستیم به دنبال نوعی نمایش‌های بومی برویم اما فلاسفه ما این دغدغه را نداشته‌اند برای پروتاگوراس مهم بود که بداند ماهیت هنر چیست ماهیت هنر را تعجب و تعجب می‌داند اما مادر میان فیلسوفان اسلامی چنین نظریه‌هایی مگر اینکه در موضوع خیال بخوانیم نظریه‌هایی که به عنوان یکی از نظریات در هنر اسلامی، بسیار قوی و مستحکم است

برخی فکر می کنند ساخت سریال مذهبی با حضور ۲ مشاور از قم حل است. این نگاه سطحی است. مشاور باید ساخت سینما و فیلم را به خوبی درک کند. در غیر این صورت، فرم و معنا در هم آشفته می شوند و هیچ نتیجه ای حاصل نمی شود

پهن خنثی شدن هنر و معنویت
از مباحثی است که در
این ۴۰ سال همواره محل
مناقشه و تفادی بوده
است. فقر هنرستان هنر
در هم پاشی تحت سران
اولین هم اندیشی معنویت
و آموزش هنر میانگهی
نظام بنوع علمی گرسبده
است. این مبحث را گسترش
دهد. معاللات را که شده در
این همایش به صورت کتاب
منتشر شده اند که بعضی از
عناوین حالات آن عبارتند
از: رابطه آموزش هنر و
معنویت، آموزش هنر
و حرول سازی ورزش ها،
مساحت فقهی آموزش
هنرهای ایرانی و...

و اندیشه اسلامی میانی را پیدا کنید و به فیلم ساز بدهید تا از آن در فیلمش استفاده کند؟

در مساله سینما و نمایش مانپاز به کارهای جدی ای داریم یک جواب ساده می توانم بدهم و آن این نکته است که بگویم همین سریال های مذهبی ای که تلویزیون پخش می کنند می تواند سینمای دینی باشد. منتها این جواب ساده است اما نکته این است که تعیین میانی معرفتی برای تئاتر و سینما بسیار سخت و دشوار است. در سینما گاهی فرم بر معنا غلبه پیدا می کند و دستن به گریزهای دیگر تصویر می شود.

در چه مواردی فرم بر معنا غلبه پیدا می کند؟

هنگاهی که تولید شما یک سری میانی دقیق ندانند باشد که وقتی فرم غلبه می کند معنایش را بگیرد و وقتی که معنا غلبه پیدا می کند و حرف مستقیم است، فرم آن معنارا تطبیق کند.

شما به نکته چالشی اشاره کردید. گویا در گذشته این معنا بوده که بر فرم غلبه پیدا می کرد و اکنون فرم است که بر معنا غلبه می کند.

بله همین است. جهان امروز هنر را در قالب فرم تعریف می کند. بنابراین وقتی در قصه تطبیق نباشد دیگر قصه نیست. در این صورت است که قصه قابلیت تدویم را پیدا می کند. در اینجاست که فیلم سازان ما باید چند دوره میانی هنر و معرفت اسلامی را ببینند تا از میانی در آثارشان استفاده کنند.

اگر ما فرم و معنا را بتوانیم خوب هدایت کنیم، آیا میانی هنر اسلامی در آن معنای ما پیدا می کند؟

من دقیقا می خواستم به همین استنتاج برسیم. اگر کسی در دین بخواهد میانی را استخراج کند، حتما می یابد که دین نیست. غلبه هر دوی این موارد باعث می شود چنللیت از دست برود. لازمه این کار این است که معنا و فرم را به خوبی بشناسیم. شما نمی توانید به هر کارگردانی که صاحب فرم است، معنا را بدهید. برخی از کارگردان ها صاحب این دو هستند. سینما یک وسیله مدرن است و یک سری اقتضالات و معنای دارد. چه کسی فکر می کند که سینما یک مگر کب را می است که می توان سوار آن شد؟ اگر کسی این گونه فکر کند در اوج حماقت است. سینما گاهی از کارگردانش سوار می گیرد. نا وقتی این دو هویت سینما را شناسیم قطعاً نمی توانیم صحبت از تاثیر گذاری بکنیم. برخی فکر می کنند ساخت سریال مذهبی با حضور ۲ مشاور از قم حل است. این نگاه سطحی است. مشاور باید ساخت سینما و فیلم را به خوبی درک کند. در غیر این صورت فرم و معنا در هم آشفته می شوند و هیچ نتیجه ای حاصل نمی شود.

آیا این خیال آن قدر قوام دهند بود که یک هنرمند اسلامی بخواهد از این نظر در اثرش استفاده کند؟

خیر. اینکه اولین بار این سبک بین خیال و مثال نمایز قائل می شود و امروزه شما در تاریخ هنر موضوعات بدی می یابید و هنرمند امروزه ما با چنین رویکردی آن تمایزات را در می یابد و تصور می کند که هنرمند آن زمان هم این موضوعات را در می یافته. من ادعای سراغ ندارم. تازه اگر بخواهم مواردی را هم ثابت کنم، به سراغ فتوت نامه ها می روم که بین بنایان، معماران و هنرمندان حلقه های ذکر می بوده است.

البته این موارد حلقه های ذکر، به عرفان و تصوف بیشتر شباهت دارد تا هنر دور می شود.

نه به این شکل نبوده. ما اینجا وارد موارد صنفی و حرفه ای می شویم و این مباحث صنفی و حرفه ای، هویت معنوی و عرفانی پیدا می کنند. مثلاً من فتوت نامه رنگ سازان یا چیت سازان را طرح می کنم. در آنجا آورده بودند وقتی پارچه یا کرباسی را برای رنگ کردن داخل دیگ می اندازند چه آیه ای را بخوانند. این کار یک هویت عرفانی می دهد و شما می توانید این کلام را نقد کنید و بگویید که آن زمان رنگرزی هنر نبوده بلکه صنعت بوده است.

امروز برای ما این صنعت ها هنر شده است.

بله دقیقاً ما در جهان مائستی زندگی می کنیم و برای حفظ تمایز مائین و انسان، مفاهیم ساخته شده و مصنوعات دست ساز انسان را هنر می گوئیم.

آیا هنر اسلامی یک واقعیت یا دغدغه دینی یا یک پدیده صنفی است؟
به نظر من یک واقعیت مطلق است.

یعنی دغدغه دینی نبوده؟

چرا دغدغه دینی هم بوده اما این آن نکته ای که شما مطرح کردید تعارض فاتی ای ندارند و هر سه قابل جمع هستند.

وقتی که از هنر اسلامی صحبت می کنیم، مواردی مانند معماری، خوشنویسی، بناهای تاریخی و نگارگری را شامل می شود. اما اکنون هنر اسلامی یا آن مواردی که شما در این گفتگو مطرح کردید، می تواند تجلی پیدا کند. شما می گوئید من از دعای عرفه میانی را یافته ام و به طراح دادم تا حرم حضرت سیدالشهدا (ع) را طراحی کند. شما آیا می توانید از دل هر هنر